

A Contemplation on the Fragility and Continuity of Government in Egypt from 1980 to 2020

Ali Mokhtari ^{1*}

Hamdallah Akvani ²

Jaber Ghasemi ³

Mohammad Malekifar ⁴

Received on:24/09/2021

Accepted on:12/03/2022

Abstract

The government in Egypt appeared fragile during the two periods of the 2011 revolution and the post-revolutionary period, but it survived with a military coup. In 2011, the government condition became incredibly complicated in a short time. This great experience was not instructive for the religious revolutionaries, and like a hasty government, they were soon overthrown by popular protests and military coups. Contrary to expectations, the military was able to form a stable government. Inspired by the descriptive method and the combination of two institutionalism and cultural theories, this study tries to address the important question of why the government appeared fragile in the era of Mubarak and Morsi, but stable in the era of the military? The results show that the experience of economic modernization and liberalization led to the emergence and development of social and political forces. The government, on the other hand, continued to emphasize the traditional discourse of power. This deprived the government of gaining hegemony in the context of civil society and creating institutions for community participation. The inefficiency of the government in the economic field, the lack of cultural hegemony and civil institutions, and repressive attitudes led to the emergence and formation of a pragmatic society. The state in this society became rootless and quickly appeared fragile against the mass movement. The Akhavan's government also failed to eliminate the institutions of power of the previous regime and create new ones, while by imitating Mubarak's policy, it monopolized power so that it could lose the conflict in the street arena and easily collapse. The military took advantage of these opportunities to emerge as a national-historical institution, satisfy the dominant political forces, and to form a new authority in the form of an "efficient government.

Keywords: Fragility, Government, Institutionalism, Hegemony, Egypt.

1*. Assistant Professor, Political Science, Yasouj University, Yasouj, Iran.

(Corresponding Author: amokhtari1392@yahoo.com)

2. Associate Professor, Political Science, Yasouj University, Yasouj, Iran. (Email: akvani@yu.ac.ir).

3. Assistant Professor, Payame Noor University of Bushehr, Bushehr, Iran.

(Email: ghasemi.j2008@yahoo.com)

4. PhD Candidate, Political Science, Yasouj University, Yasouj, Iran.

(Email: m.malekifar67@gmail.com)

تأملی در شکنندگی و تداوم دولت در مصر از ۱۹۸۰ تا ۲۰۲۰ میلادی

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۷/۰۲

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۲/۲۱

علی مختاری^{*۱}

حمد اله اکوانی^۲

جابر قاسمی^۳

محمد ملکی فر^۴

چکیده

دولت در مصر در دو مقطع انقلاب ۲۰۱۱ و دوره پس‌انقلاب، شکننده ظاهر شد اما با کودتای نظامیان، دوام پیدا کرد. در سال ۲۰۱۱ طومار دولت به طور باورنکردنی، در مدت کوتاهی درهم پیچیده شد. این تجربه بزرگ برای انقلابیون مذهبی آموختنی نبود و خیلی زود آنان نیز مانند دولتی مستعجل با اعتراضات مردمی و کودتای نظامیان از قدرت ساقط شدند. نظامیان برخلاف انتظار به تدریج توانستند دولت با ثباتی تشکیل دهند. این پژوهش با الهام از روش توصیفی و تلفیق دو نظریه نهادگرایی و فرهنگی تلاش می‌کند به این مهم بپردازد چرا دولت در دوره مبارک و مرسی شکننده، اما در دوره نظامیان با ثبات ظاهر شد؟ نتایج پژوهش نشان می‌دهد تجربه مدرنیزاسیون و آزادسازی اقتصادی به ظهور و توسعه نیروهای اجتماعی و سیاسی انجامید. دولت در مقابل، همچنان بر گفتمان سنتی قدرت تأکید ورزیده بود. این امر دولت را از کسب هژمونی در بستر جامعه مدنی و ایجاد نهادهایی برای مشارکت جامعه محروم ساخت. ناکارآمدی دولت در حوزه اقتصادی، نداشتن هژمونی فرهنگی و نهادهای مدنی بعلاوه برخورد‌های سرکوبگرانه سبب ظهور و شکل‌گیری یک جامعه پراتوری شد. دولت در این جامعه، بی‌ریشه و بنیاد شد تا به آسانی در مقابل جنبش توده‌ای شکننده ظاهر شود. دولت اخوان نیز نتوانست به حذف نهادهای قدرت رژیم گذشته و ایجاد نهادهای جدید بپردازد بلکه با تقلید از رویه مبارک، به انحصار قدرت رو آورد تا در عرصه خیابان منازعه را ببازد و به آسانی فروپاشد. ارتش با استفاده از این فرصت‌ها توانست به عنوان یک نهاد ملی - تاریخی ظاهر شود، رضایت غالب نیروهای سیاسی را جلب، و در قالب یک «دولت کارآمد» اقتدار نوینی را شکل دهد.

واژگان کلیدی: شکنندگی، دولت، نهادگرایی، هژمونی، مصر.

*۱. استادیار گروه علوم سیاسی دانشگاه یاسوج. (نویسنده مسئول: amokhtari1392@yahoo.com) (صفحه ۱۱۱-۱۳۶)

۲. دانشیار علوم سیاسی دانشگاه یاسوج. (Email: akvani@yu.ac.ir)

۳. استادیار دانشگاه پیام نور بوشهر. (Email: ghasemi.j2008@yahoo.com)

۴. دانشجوی دکتری علوم سیاسی دانشگاه یاسوج. (Email: m.malekifar67@gmail.com)

مقدمه

انقلاب، تغییر و تحولات در منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا در آغاز دهه ۲۰۱۰، مسائل متکثری را به وجود آورد. در سطح معرفت‌شناختی، مطالعات پژوهشگران خاورمیانه که برای دهه‌ها بر فرضیه «استثنایی پنداشتن منطقه» اصرار داشته‌اند (اسپوزیتو و دیگران، ۱۳۹۰: ۱۳) با بحران مواجه شد. رژه انقلابیون در میدان‌های شهرها، خواب خوش حاکمان منطقه را به کابوسی تلخ بدل کرد. مشارکت اقشار مختلف جامعه در صحنه مقاومت و اعتراض در مقابل نظام سیاسی، تابوی خموشی جامعه مدنی را شکاند تا حاکمان دیگر ممالک منطقه نیز پراکسیس فعالان عرصه جامعه مدنی را باور کنند؛ اما نکته پرابلماتیک دیگر که همچنان نیازمند تحقیق است، فروپاشی دومینوار دولت در منطقه است که از ۱۸ دسامبر ۲۰۱۰ در تونس آغاز شد و به دیگر کشورها سرایت کرد. این امر غالب پژوهشگران را به پژوهش درباره «علل انقلاب» سوق داد، اما مسئله‌ای که از چشم آن‌ها پنهان ماند «شکندگی» و «سست‌مایگی» دولت بوده است. چنانکه جنبش انقلابی مردم در تونس به آسانی دولت را غافلگیر کرد و در مدت کوتاه‌تری (۱۸ روز) دولت در مصر را نیز از ریشه برکنند. امری که در منطقه تجربه و تکرار شد. یکی از این تجارب، فروپاشی مجدد دولت در مصر است، دولتی که در دوره پس از انقلاب، اکثریت آراء انتخابات مجلس و ریاست‌جمهوری را کسب کرد، مانند دولتی مستعجل با اعتراضات مردمی و کودتای نظامیان ساقط شد. این فرایند شکندگی دولت با تغییر در گفتمان انقلابی جامعه با وضعیتی جایگزین شد که سبب تداوم دولت (نظامیان) گردید.

درباره چرایی شکندگی دولت در مصر، کارهای کمی صورت گرفته است. «آنجلا جویا» منشأ ناستواری سیاسی در مصر را سیاست‌های نئولیبرالی دولت می‌داند (Joya, 2011: 370). برخی نیز، سیاست‌های ناموفق دولت در قالب «رکود اقتصادی، فساد، بیکاری و نابرابری» را عامل بی‌ثباتی معرفی می‌کنند (Korotayev & Zinkina, 2011: 140-158). «تسلر» در تحلیلی نزدیک به این پژوهش، مدعی است که «یکی از اصلی‌ترین منابع بی‌ثباتی و اعوجاج سیاسی، اقتصادی در جهان عرب، کاربرد بدون مانع و رداع قدرت دولت، همراه با توان بوالهوسانه دولت در کاربرد قانون برای رسیدن به اهداف سیاسی خود است» (تسلر، ۱۳۸۴: ۲۳۲). این پژوهش با تمرکز بر بحث هژمونی و قدرت و رابطه آن با نهادگرایی تلاش می‌کند به بررسی علل شکندگی سریع دولت (دوره مبارک و مرسی) و ثبات آن (السیسی) بپردازد.

الف - چارچوب نظری پژوهش

درباره ثبات و شکنندگی دولت می‌توان هم‌زمان به دو دیدگاه ظاهراً متضاد مراجعه کرد: در دیدگاه اول آدمیان موجوداتی عاقل و آزادند و تاریخ بشر همانا تاریخ عقلایی شدن فزاینده است. این تاریخ از آزاد بودن یک نفر (پادشاه ایران) به سوی آزاد بودن همگان (دولت مدرن) سیر می‌کند. در این روایت، ثبات حاصل تعامل دیالکتیکی میان دولت و جامعه‌مدنی است و تنش مداوم در این رابطه، سبب قوام دولت می‌شود. در رویکرد دوم رابطه دیالکتیکی دولت و جامعه مورد نقد قرار می‌گیرد. باور بر این است که دولت وابسته به طبقه مسلط، از طریق ایدئولوژی، سوژه‌ای را بار می‌آورد که هم‌زمان در درون ایدئولوژی می‌اندیشد و می‌پندارد فردیت دارد. در حالی که قدرت در عرصه زندگی روزمره با مکانیزم‌های زبان و امیال، بازتولید و سبب قوام دولت می‌شود.

۱- دیدگاه راست‌گرایانه به ثبات دولت

در این دیدگاه دو رویکرد «متأخر» و «متقدم» به «تجدد» وجود دارد. در رویکرد متقدم، دولت، ارگانیکی است و دغدغه اصلی، آزادی فرد، برابری و تعالی دولت برای شکوفایی جامعه است. در این رویکرد، تأکید روی کارگزاری، آگاهی، آزادی فرد، فردیت و امکان پیشرفت و ترقی و بازسازی کل جامعه به مقتضای عقل است؛ اما بعد از جنگ جهانی دوم، پیدایش تحول در علوم مکانیکی، گسترش نظریه عمومی و سیستم‌ها و علایق سیاست خارجی کشورها برای حفظ وضع موجود، تحولاتی در نظریه توسعه سیاسی را ایجاد کرد. این تحول، گذار از نظریه‌های ارگانیکی به مکانیکی بوده است (بشیریه، ۱۳۷۶: ۳۶۳-۳۶۰). در نگاه مکانیکی که منشأ نظریه‌های توسعه سیاسی است اصل، ایجاد ثبات و حفظ دولت است. یکی از نظریه‌های برجسته در این رویکرد، نهادگرایی است. دولت از طریق نهادها به عنوان ابزار، تقاضاهای مشارکت را کانالیزه و از رادیکالیزه شدن جامعه جلوگیری می‌کند. وقتی که دگرگونی‌های اقتصادی و اجتماعی - شهری شدن، رشد سوادآموزی، صنعتی شدن، توسعه وسایل ارتباط جمعی - آرزوها و چشم‌داشت‌ها را می‌افزایند، دامنه آگاهی سیاسی را گسترش می‌دهند، درخواست‌های سیاسی را افزایش و پهنه اشتراک سیاسی را وسعت می‌دهند، ضرورت نهادها برای کانالیزه کردن مشارکت درک می‌شود. در غیاب نهادهای سیاسی نیرومند و تطبیق‌پذیر، یک چنین افزایش‌هایی در اشتراک سیاسی، به ناستواری می‌انجامد (هانتینگتون، ۱۳۷۰: ۷۴-۱۱). در این نظریه،

«استواری هر جامعه سیاسی به رابطه سطح اشتراک سیاسی با سطح نهادمندی آن بستگی دارد» (هانتینگتون، ۱۳۷۰: ۱۱۹-۲۳).

برعکس جامعه مدنی، در «جامعه پراتوری^۱» واپسماندگی سیاسی کشور از نظر نهادمندی سیاسی نمی‌گذارد که درخواست‌های گروه‌های اجتماعی از مجاری مشروع مطرح و در چارچوب نظام سیاسی، تعدیل یا متمرکز شوند. در نتیجه، افزایش شدید در اشتراک سیاسی، به ناستواری سیاسی می‌انجامد (هانتینگتون، ۱۳۷۰: ۸۵). در این جامعه، «نظام‌های سیاسی دارای سطح پایین نهادمندی و سطح بالای اشتراک هستند. در غیاب نهادها، نیروهای سیاسی- اجتماعی در صحنه سیاست با روش‌های خودشان عمل می‌کنند. فقدان نهاد‌های سیاسی کارآمد، کنش نیروهای سیاسی را در یک جامعه پراتوری، «سیاسی‌تر» می‌سازد. نیروهای اجتماعی مستقیماً رویاروی یکدیگر و دولت قرار می‌گیرند، هیچ نهاد سیاسی یا هیچ هیأتی از رهبران سیاسی وجود ندارد که به عنوان میانجیان مشروع به رسمیت شناخته شود. لذا «هر گروهی روش‌هایی را به کار می‌برد... ثروتمندان رشوه می‌دهند، دانشجویان شورش می‌کنند، کارگران دست به اعتصاب می‌زنند، اوباش تظاهرات راه می‌اندازند و نظامیان کودتا می‌کنند. در این جامعه، اقتدار بر کل نظام، جنبه‌ای گذرا دارد و ضعف نهاد‌های سیاسی به معنای آن است که اقتدار به آسانی به دست می‌آید و به آسانی نیز از دست می‌رود» (هانتینگتون، ۱۳۷۰: ۲۸۸-۲۸۷).

۲- دیدگاه انتقادی

نهادسازی برای جذب گروه‌های اجتماعی نیازمند توافق بر سر نظم مطلوب سیاسی، اهداف کلان سیاسی و روش‌های حل و فصل اختلافات است، یعنی «نهادها تجلی رفتاری توافق اخلاقی و مصلحت متقابل‌اند» (هانتینگتون، ۱۳۷۰: ۲۱). بدین معنی ایجاد و حاکمیت نهادها وابسته به داشتن «هژمونی» است و «هژمونی» هنگامی به دست می‌آید که طبقه‌ای بتواند رهبری فکری، اخلاقی جامعه و سیاسی را به دست آورد. هژمونی در مقابل زور، قدرت مسلطی است که هدفش تضمین رضایت «خودانگیخته» ی مردم از عملکردهای سلطه‌گرانه خود است. «هژمونی نه تنها یک ایدئولوژی بلکه نظام زنده‌ای از معانی و ارزش‌هاست، درکی است از واقعیت که برای بیشتر مردم رفتن به فراسوی آن

.....
1. Practorian society

دشوار است، سلطه و اطاعت زنده‌ای است که درونی شده است» (هالوب، ۱۳۷۴: ۱۷۶). لذا دولت باید بتواند «در طرز تفکر مردم نفوذ کرده و نظریه‌ها، ارزش‌ها و ... را شکل دهد» (Westoby, 1989: 198). در نتیجه، قدرت دولت به مراتب از نهادهای اصلی مانند ارتش، پلیس و قوه قضائیه گسترده‌تر است و بیشتر در بستر جامعه مدنی و نهادهای آن مانند مدرسه، کلیسا و مطبوعات، احزاب و سازمان‌های فرهنگی که رویدادها و اعمال جمعی را هدایت می‌کنند، بازتولید می‌شود. در واقع دولت تنها در مقام یک سنگر بیرونی است که در پس آن شبکه گسترده‌ای از دژها و استحکامات جامعه مدنی قرار دارد (گرامشی، ۱۳۸۳: ۵).

بنابراین در یک نظم هژمونیک، طبقه مسلط سیاسی با ایجاد توافق بر سر نظم سیاسی مطلوب در بین گروه‌های اجتماعی زمینه را برای ایجاد نهادهای مشارکت سیاسی فراهم می‌کند. اگر طبقه حاکم یک دولت در فرایند مدرنیزاسیون در حفظ هژمونی خود و به تبع آن نهادسازی جهت مشارکت سیاسی موفق نباشد جامعه را به وضعیت پراتوری می‌رساند، دولت بدون سپر نهادهای جامعه مدنی به صورت عریان در برابر نیروهای سیاسی-اجتماعی قرار می‌گیرد. ناستواری سیاسی به بالاترین حد خود می‌رسد و دولت به آسانی سقوط می‌کند. لذا بر اساس دو رویکرد فوق، دولت مدرن به صیوریت سوژه توجه می‌کند و همراه با تغییر در شاکله حسی و رفتاری سوژه، گفتمان حاکم در قالب نهاد یا ایدئولوژی تغییر می‌کند و رابطه متقابل دولت و جامعه در بستر همسویی ارزشی شکل می‌گیرد و دولت را قادر به نهادسازی و تضمین ثبات خود می‌کند.

ب- یافته‌های پژوهش

۱- نوسازی اقتصادی - اجتماعی

با روی کار آمدن جمال عبدالناصر، مصر از وضعیت یک جامعه سنتی خارج شد و در راه توسعه قدم برداشت. رویکرد دولت محور ناصر سبب شد از آغاز ۱۹۶۱ کلیه بانک‌ها، صنایع سنگین، بیمه و شرکت‌های اقتصادی عمده، دولتی شوند و همه واحدهای اقتصادی ۵۱٪ سرمایه مدیریت خود را تحت اختیار دولت قرار دهند (Anouar, 1968: 25-27). در ادامه، مشکلات اقتصادی، سیاستمداران را به اجرای سیاست‌های گشایش اقتصادی موسوم به «انفتاح» مجبور کرد. انورسادات به تشویق صندوق بین‌المللی پول و آمریکا، اقتصاد خود را به سرمایه بین‌المللی پیوند زد و حرکت به سوی اقتصاد

نئولیبرالی را آغاز نمود (Maher, 2012). حسنی مبارک یک دهه پس از به قدرت رسیدن (۱۹۹۱)، اصلاحات نئولیبرالیستی را برای افزایش رشد و ثبات اقتصادی آغاز کرد و در سال ۱۹۹۸ با موفقیت به تثبیت‌سازی وارد شد. در سال ۱۹۹۱ دولت، برنامه ایجاد ثبات اقتصادی را با صندوق بین‌المللی پول و سیاست‌های تعدیل ساختاری را با بانک جهانی امضاء کرد. در سال ۱۹۹۸ اقتصاد کلان مصر ثبات موفقیت‌آمیزی را تجربه کرد. پدیده رشد تولید ناخالص داخلی از ۴٪ در سال ۲۰۰۴ و ۲۰۰۵ به ۷٪ در سال ۲۰۰۶، ۲۰۰۷ و ۲۰۰۸ رسیده بود. این نرخ بالاترین نرخ رشد اقتصادی در مصر را نشان می‌داد. میانگین رشد تولید ناخالص داخلی نیز در زمان ناصر ۵٪، در زمان انورسادات ۶/۶٪ و در زمان حسنی مبارک ۴/۹٪ بوده است. در این دوره، صنعت نیز رشد کرد، میانگین سالانه رشد این بخش در دوران ناصر ۶/۶٪، در دوران انورسادات ۹/۶٪ و در طول زمامداری حسنی مبارک ۵/۶٪ بوده است (Data.worldbank.org). اما سیاست انفتاح نیازمند دسترسی اطلاعات، رسانه‌های نوین ارتباطی و دولت الکترونیک بود. چنین ضرورتی، سبب شد مصر در منطقه شمال آفریقا با نرخ ۷۷/۴٪ کاربران اینترنت در سال ۲۰۱۱، رتبه نخست را کسب کند. بر اساس آمار، ویدئوهای به اشتراک گذاشته شده در شبکه مجازی، در هر روز ۵/۵ میلیون نفر بازدید داشته‌اند (ناصری و اسدی، ۱۳۹۱: ۲۲۷) و مصر در بین کشورهای جهان عرب، قوی‌ترین و بزرگ‌ترین حوزه وبلاگ نویسی را کسب کرد. همچنین این کشور بیشترین جمعیت برخط اینترنتی (بیش از ۲۴ میلیون نفر) را داشته است (Etling, 2009: 3). در مجموع، اصلاحات مداوم و وسیع نئولیبرالی مبارک از سال ۲۰۰۴، آسیب‌پذیری مالی، پولی و صادراتی را کاهش داد و وضعیت سرمایه‌گذاری را بهبود بخشید. بنا به گفته صندوق بین‌المللی پول، مصر در اجرای اصلاحات لیبرال اقتصادی موفق بوده و قابلیت و ثبات اقتصادی را به دست آورد. اما با اینکه رشد اقتصادی و تولید ناخالص داخلی را افزایش داده بود سطح نابرابری‌ها را بیش از حد افزایش و هم‌زمان مکانیسم حمایت اجتماعی را تحلیل برد و با تمرکز ثروت در دست گروه اقلیت، منجر به کاهش شدید کیفیت زندگی برای بیشتر مردم و افزایش فقر شد (عباسی و شکری، ۱۳۹۶: ۹۰).

۲- بی تفاوتی دولت نسبت به قدرت هنجاری و نهادگرایی، و پیدایش جامعه پراتوری

دولت در جهان سوم به جای آزادسازی سیاسی جهت نظارت بر آزادسازی اقتصادی، سیاست گزینشی، کورپوراتیستی و سرکوب‌گرایانه را اتخاذ می‌کند. به طور خاص دولت مصر علاوه بر این

سیاست‌گذاری‌ها، سه عنصر پوپولیسم کاریزماتیک، سرکوب و ملی‌گرایی را ترکیب و حاکم ساخت و عرصه را بر نهادها و آزادی‌های مدنی به شدت تنگ کرد (سردارنیا، ۱۳۹۰: ۱۱۱).

در اولین گام دولت مبارک در پی بحران اقتصادی، خود را با برنامه نظام اقتصادی جهان همراه ساخت، اما از مجموعه سیاست‌های اقتصاد سرمایه‌داری، تنها به «گزینش» سیاست‌هایی اقدام کرد که با منافع طبقه حاکم در تعارض نبود و دیگر عناصر سیاست بازار اقتصادی، به ویژه آنچه که مربوط به آزادی‌های مردم‌سالاری، تداوم مسالمت‌آمیز قدرت، برابری همه در برابر قانون، اقدام بازتوزیعی درآمد از طریق نظام مالیات تصاعدی و بهبود وضع فقرا و بیکاران را نادیده گرفت (السید النجار، ۲۰۱۱). در این مسیر، نه تنها تغییر را نپذیرفت بلکه در «چارچوب نظریه برگمن، مانند دولتی ناتوان، آلوده به فساد و بی‌بهره از نهادهای قانونی نیرومند، زمینه ناخرسندی شهروندان را فراهم آورد» (جعفری ولدانی، ۱۳۸۸: ۶۱). علت چنین سیاستی دل‌بستگی به الگوی حاکمیت اختاپوسی بود، یعنی «الگوی هژمونیک دولت که بر همه عرصه‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی سلطه دارد. نهادسازی، ایجاد قابلیت‌های بوروکراتیک، وضع هنجارها و ارزش‌ها همه کارکردهایی بودند که دولت می‌بایست به منظور مشروعیت بخشی به جایگاه هژمونیک خود در عرصه داخلی انجام می‌داد، اما این سطح از هژمونی داخلی، توانایی دولت‌های منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا را برای کنارآمدن با فشارهای جهانی شدن و تطبیق با منابع متعدد اقتدار کاهش داده است. این جایگاه هژمونیک بالطبع با فرایند جهانی شدن که دولت را مجبور می‌کند در آن جایگاه تغییراتی را صورت دهد تنش‌هایی را ایجاد می‌کند» (مشاور، ۱۳۸۳: ۳۲۶-۳۲۵). چنین سیاست‌هایی، دولت را در همه حوزه‌ها زمین‌گیر کرد. چرا که دولت در حین اینکه هزینه می‌پردازد، با سیاست‌گزینشی خود سبب عوارض جدی اقتصادی، اجتماعی و سیاسی می‌شود. رشد فساد اقتصادی، افزایش نابرابری و شکاف طبقاتی، گسترش فقر و افزایش تورم مجموعه‌ای از مشکلات ساختاری است که دولت را تحت فشار قرار می‌دهد. این مشکلات به صورت کلاف پیچیده‌ای، دولت را عاصی می‌کند و به اشتباه می‌اندازد؛ به نحوی که دولت‌ها در هنگام مواجهه با بحران‌ها، «به جای پذیرش آزادسازی سیاسی به عنوان یک استراتژی بقاء، سرکوب را افزایش می‌دهند» (کامروا، ۱۳۹۱: ۱۰۶).

اتخاذ رویکرد تقلیل‌گرایانه به تدریج زمینه سلطه نظامیان بر دولت و نهادهای اطلاعاتی و بوروکراسی را در کنار سرکوبگری ویژه فراهم کرده بود (Ehteshami & murphy, 1996: 754). این سیاست با مبارک تشدید شد گرچه وی در آغاز رویه‌ای شبه دموکراتیک داشت و در انتخابات

سال‌های ۱۹۸۴ و ۱۹۸۷ عملکرد خوبی داشت، اما به مرور زمان، از نظام چندحزبی و انتخابات آزاد دور شد. اکثر احزاب در دهه ۱۹۹۰ به دلیل دخالت در انتخابات، از حضور در انتخابات سرباز زدند. اعضای مستقل نیز عمدتاً به حزب دموکراتیک ملی مبارک پیوستند و این حزب، تقریباً کنترل کاملی بر مجمع ملی پیدا کرد (اوتاوی، ۱۳۸۶: ۵۶-۵۵). عملاً نظام انتخاباتی مصر به نظام تک حزبی -حزب شخصی مبارک- بدل شد. اعمال فشارهای شدید دولت بر مطبوعات و فعالان مخالف، باعث شد تا البرادعی و چهار حزب برجسته مصری انتخابات پارلمانی ۲۹ نوامبر را تحریم کنند. سیاست‌های سرکوب‌گریانه باعث شد که احزاب اپوزیسیون نتوانند نامزدهای خود را وارد پارلمان کنند (ناصری و حقیقی، ۱۳۹۱: ۲۱۱). بدین ترتیب مبارک در طول حکمرانی خود، قدرت را شخصی و قانون اساسی را تعلیق نمود، پارلمان را منحل کرد و نظام اقتدارگرایی را تداوم بخشید.

این چنین راه رقابت در عرصه سیاست بر روی همه بسته شد: سخنگوی پارلمانی اخوان‌المسلمین درباره علل تحریم انتخابات می‌گوید:

ما خواستار یک انتخابات آزاد و منصفانه بودیم، تقاضای ما رد شد. ما خواستار نظارت قضایی بر انتخابات شدیم، این هم پذیرفته نشد. ما خواستار این شدیم که رأی‌دهندگان هویت خود را آشکار کنند، این هم رد شد. وزیر کشور همه چیز را کنترل می‌کند (کامپانا، ۱۳۷۷: ۵۰-۴۹).

این وضع نشان می‌دهد رهبران به هیچ نهاد مستقلی برای مشارکت مردم اهمیتی نمی‌دادند بلکه همچنان با سیاق سنتی خود به سیاست می‌اندیشیدند. چنانکه رهبران معتقد به دولت مدرن، در سایه خاطرات تلخ از دوران سلطه‌گری اروپاییان، تنها به جنبه نهادی دولت توجه کردند و جنبه هنجاری را یکسره نادیده گرفتند. بی‌گمان، مؤلفه‌های نهادی، دستیازی به خشونت را برای این دولت‌ها ممکن ساخته، ولی مهم‌ترین مؤلفه برای ماندگاری مبتنی بر چانه‌زنی را از آن‌ها گرفته است. نهاد، ویژگی سخت‌افزاری دولت را متجلی می‌سازد در حالی که مشروعیت هنجاری ویژگی نرم‌افزاری را نشان می‌دهد. نهاد برای دولت‌ها توانمندی به ارمغان می‌آورد که همیشه انکارناپذیر است و در کنار آن، مشروعیت هنجاری، ظرفیت پدید می‌آورد که مؤلفه اصلی برای ماندگاری دولت بی‌توسل به خشونت است (دهشیار ۱۳۹۱: ۳۸). مشروعیت هنجاری در ادبیات مارکسیستی همان دستگاه ایدئولوژیک است که دولت مدرن از طریق آن قدرت خود را بازتولید می‌کند بدون اینکه به زور متوسل شود. رمز و راز بسیار مهمی که دولت مدرن در بستر جامعه مدنی بدون هزینه عمر خود را بیمه می‌کند. این رمز و راز را دولت در خاورمیانه به شکل آشکاری در قالب خدعه و زیرکی پیش می‌برد چون اعتقادی به مردم

ندارد همیشه از این طریق استفاده می‌کند. چنانکه بی‌توجهی مبارک به عنصر شهروندان در عرصه سیاست سبب شد که وی همیشه در کنار سیاست سرکوب، زیرکی، خدعه و سیاست عوام‌فریبی را در پیش بگیرد. با چنین سیاست‌هایی مخالفان خود-اسلام‌گرا و سکولارها- را به جان هم می‌انداخت و بر این تصور بود که «چون اخوان در برابر هر امتیازی که در نتیجه آزادی سیاسی فزاینده‌اش کسب می‌کرد، ناچار می‌شد با گروه‌ها و احزاب مخالف غیرمذهبی (سکولار) به‌طور آشکار به رقابت بپردازد و بدین ترتیب ضعف جنبش آشکار می‌شد.» چنین تصور می‌کرد که «علنی شدن بیشتر اندیشه‌های گروه نزد عموم، توان آن را براساس ماهیت زیرزمینی‌اش برای جلب شهروندان کم خواهد کرد» (کامپانا، ۱۳۷۷: ۴۹-۴۸). غافل از این بود که قدرت در خلأ کسب نمی‌شود و برای کسب هژمونی باید در بطن جامعه مدنی به منازعه بپردازد، به نهادسازی واقعی جهت کسب هژمونی بپردازد تا به حربه‌های سیاست سنتی، خدعه و نیرنگ، متوسل شود. رویکردی مبارک بدان توجه نداشت بلکه همچنان با حربه خدعه و نیرنگ، قوانین را به گونه‌ای وضع می‌کرد «گویی نماینده قسمت عمده شهروندان است و بنابراین می‌تواند قوانین خود را بر مخالفان تحمیل کند» (واتربوری، ۱۳۹۱: ۳۸). به نحوی که با الهام از قانون اضطراری سال ۱۹۸۱ طی سال‌های (۱۹۹۲-۲۰۰۰) ۱۰۳۳ نفر از فعالان مدنی و اسلام‌گراها را به دادگاه‌های نظامی احاله نمود. از میان این عده، ۹۲ نفر به اعدام و ۵۸۲ نفر به حبس محکوم شدند (ماضی، ۲۰۰۸، ۴۷). استفاده ابزاری از قانون برای کنترل جامعه مدنی تداوم یافت تا در سال ۱۹۹۴ قانونی تصویب شد که بر اساس آن هرگونه فعالیت غیرقانونی از جانب روزنامه‌نگاران به اخراج آن‌ها از موقعیت شغلی‌شان می‌انجامید.

استمرار تقلب و تغییر نتایج حاصل از انتخابات سبب شد مردم دریابند مشارکت آن‌ها در انتخابات فاقد تأثیر است. چنانکه با اجرای اصلاحات در قانون اساسی مصر در سال ۲۰۰۷ و القای نظارت دستگاه قضایی بر انتخابات و از جهتی دیگر نتایج انتخابات مجلس شورا در سال ۲۰۱۰، باعث شد نمایشی بودن انتخابات در مصر بیشتر هویدا شود (مسعودنیا و حیزانی، ۱۳۹۱: ۱۷۱). به نحوی که مصر بعد از دهه ۹۰ وارد یک منطقه سیاسی خاکستری شد. مهم‌ترین ویژگی‌های این منطقه فضای محدود سیاسی برای احزاب مخالف و نهادهای جامعه مدنی، سوءاستفاده‌های پی‌درپی از قانون به وسیله دولت، سطح پایین اعتماد عمومی به نهادهای دولتی، حفظ نهادهای ضعیف توسط دولت و دخالت‌های سیاسی نیروهای نظامی بوده است (Carothers.2002:9-10). در واقع، دولت به جای هدایت سیاست به کانال نهادهای مشارکت سیاسی تطبیق‌پذیر، پیچیده و مستقل، تلاش کرد رویه غلط

را در پیش گیرد تا بیشتر شهروندان مصری به این باور برسند که آنچه در دایره رقابت سیاسی کشور مصر رخ می‌دهد، تنها عناصری از مردم‌سالاری نمایشی است. چنین رویه‌ای هر ایدئولوژی ولو ناسیونالیسم را لوس و تبدیل به ابزاری برای نادیده گرفته شدن مشارکت شهروندان در کارها می‌کرد. این چنین ناسیونالیسم برخلاف ایده مشارکت شهروندان، «بسیج کردن توده‌ها» را ممکن می‌ساخت و به گسترش و افزایش قدرت دولت در برابر جامعه می‌انجامید (دهشیار ۱۳۹۱: ۴۰). بدین صورت، دولت از ایدئولوژی ناسیونالیسم نه برای مشارکت شهروندان بلکه به عنوان دستگاه سرکوب جهت «تحمیل یکنواختی بر واقعیات متکثر اجتماعی» استفاده کرد.

اما آیا دولت می‌توانست به آسانی «زور» را به «اقتدار» تبدیل کند؟ یا به گسترش «نهاد» و مکانیزم‌های آن پردازد؟ در این باره یکی از مسئولین دولت انگلیس نقل می‌کند «روزی به حسنی مبارک توصیه کردم فضای سیاسی را بازتر کند، اما مبارک با عصبانیت گفت اگر فضا را باز کند اخوان‌المسلمین حکومت را سرنگون خواهند کرد» (واعظی، ۱۳۹۲: ۲۵۴). این حقیقتی بود که مبارک بدان آگاهی داشت و چون قبل از نوسازی به نهادسازی سیاسی اقدام نکرد پس از ورود به دو فرایند پیچیده جهانی در هنگامی که اعتبار نهادهای قدرت سنتی خود را از دست داده بود در ضعف هژمونی و ناتوانی در نهادسازی تنها با شیوه نادرست با مخالفین روبرو می‌شد. مثلاً با سیطره بر مطبوعات و دولتی کردن آن‌ها، علیه اسلام‌گرایان تبلیغ می‌نمود. بعلاوه برای مبارزه با شورش‌های اسلام‌گرایان به گسترش وسایل ارتباط جمعی پرداخت تا از این طریق بتواند افکار عمومی را نسبت به سیاست‌های خود جلب نماید (تکیه‌ای، ۱۳۷۵: ۴۱). این در حالی بود که اسلام‌گراها مانند رقیب دیرین خود (سکولارها)، توانستند در بستر جامعه جا باز کنند. نظرسنجی موسسه مرکز تحقیقاتی پیو، در آوریل ۲۰۰۹ نشان می‌دهد که ۵۹٪ مردم در کشمکش میان «مدرن»ها و «بنیادگرایان» طرف بنیادگرایان را می‌گیرند (زکریا، ۱۳۸۹: ۲۴). تحلیل نظرسنجی بیانگر نشان می‌دهد دولت در مقابل اسلام‌گراها و سکولارها ناتوان از منازعه سیاسی بوده و در مقابل نیروهای سیاسی-اجتماعی که هر کدام اندیشه خاصی داشتند، نمی‌توانست به نهادسازی پردازد.

البته این جامعه، دچار وضعیت خاصی بود: در اثر سیاست نوسازی و انفتاح نابرابری و تضاد رشد کرده بود و رژیم به جای بخش خصوصی به رانت و فساد اقتصادی آلوده شد. رویه‌ای که نه به معنای بزرگ شدن بخش خصوصی بلکه تقویت حامی پروری بوده است. برای نمونه عده قلیلی مانند مبارک و خانواده، بین ۴۰ تا ۷۰ بیلیون دلار و ۳۹ مقام رسمی و تجار نزدیک به جمال مبارک هر یک بیش از

یک بلیون دلار به ثروت‌های کلان دست یافتند (گلدستون ۱۳۹۰، ۱۸۳). این گروه‌های انحصارطلب کوچک با دست‌اندازی بر صنایع سودآور، دارایی‌های واقعی و مالی را از پیوند و رابطه با رژیم حاکم افزایش دادند (آرتز، ۱۳۹۳). در این سیاست‌گزینی بیشتر منافع طبقه حاکم به ویژه نظامی‌ها لحاظ می‌شد. در مقابل، غالب طبقات و اقشار جامعه در معرض فقر قرار گرفتند. کاهش یا حذف یارانه بر کالاها، افزایش مالیات و کاهش هزینه‌های عمومی دولت در بخش‌های اجتماعی به ویژه آموزش، درمان و مسکن به گسترش خطرناک فقر در طبقات پایین جامعه منجر شد (توفیق ابراهیم، ۱۹۹۹، ۲۹-۳۰). گزارش‌های رسمی سازمان ملل نشان می‌دهد ۴۰٪ جمعیت ۸۰ میلیونی کشور مصر تنها دو دلار در روز درآمد داشتند و در مرز فقر مطلق زندگی می‌کردند. فقر در کنار بیکاری گسترده، به‌ویژه در میان نسل جوان و دانش‌آموختگان دانشگاهی، به طاعون جامعه مصر تبدیل شده بود (حاجی-یوسفی، ۱۳۹۰: ۲۹). پدیده فقر به واسطه کاهش قدرت خرید به بدنه دولت نیز سرایت کرد به نحوی که «یک کارمند رشوه را بخشی از درآمد ماهانه خویش محسوب می‌کرد» (احمدیان، ۱۳۹۱: ۲۰۲). موضوع به فقر و رشوه محدود نماند، بلکه کاهش درآمد، محدودیت اشتغال، اخراج نیروهای مازاد و موج فزاینده بیکاری، فقر گسترده، شکاف فزاینده طبقاتی، استثمار سنگین، نقض حقوق بنیادی و پاسخگو نبودن صاحبان قدرت از دیگر پیامدهای این مواجهه بود (مقصودی و حیدری، ۱۳۹۰: ۵۷). جامعه نیز از این وضعیت آگاه بود چنانکه پیمایش موسسه پیو نشان می‌دهد در سال ۲۰۱۰ فساد بالاترین دغدغه مصریان را تشکیل می‌داده است؛ به گونه‌ای که ۴۶٪ شرکت‌کنندگان در نظرسنجی، مهم‌ترین مشکل کشور را ابتدا فساد و بعد نبود دموکراسی و شرایط بد اقتصادی عنوان کردند (Malik and Awadallah, 2013: 297). این تنوع و تکرار مطالبات جامعه در پیمایش دیگری بدین صورت آمده است که ۳۷٪ شرکت‌کنندگان خواهان بهبود وضع اقتصادی، ۱۷٪ آزادی‌های سیاسی و مدنی، ۲۱٪ جلوگیری از ادامه حکومت خاندان مبارک، ۱۷٪ مبارزه با فساد و ۲٪ جایگزینی حکومت با رژیم‌سیاسی را دلیل شرکت خود در اعتراضات اعلام کردند (Beissinger, 2013: 37).

البته این تنوع و تکرار خواسته‌ها از دیگر نشانه‌های پراتوری شدن جامعه بوده است. وقتی نظام سیاسی در مصر هم‌زمان دارای سطح بالای اشتراک و سطح پایین نهادمندی شده بود در غیاب نهادهای کارآمد، نیروهای اجتماعی با روش‌های خودشان عمل کردند و در قالب طبقات و گروه‌ها در یک جامعه پراتوری، «سیاسی‌تر» شدند و مستقیماً رویاروی یکدیگر و دولت قرار گرفتند، هیچ نهاد سیاسی یا هیچ هیئتی از رهبران سیاسی حرفه‌ای وجود نداشت که از هر دو سو، به عنوان میانجیان

مشروع به رسمیت شناخته شود. به همین‌سان هر گروهی روش‌هایی را به کار می‌برد که ماهیت و گنجایش‌های ویژه آن گروه را منعکس می‌سازد. ثروتمندان رشوه می‌دادند و به قدرت اقتصادی می‌رسیدند، کارمندان رشوه می‌گرفتند و زندگی خود را مدیریت می‌کردند، طبقه متوسط در مصر از سطح بالای اشتراک سیاسی برخوردار شد و در سایه ناکارآمدی سیستم به طبقه‌ای طغیان‌گر بدل شد، کارگران فقیر شدند و در کنار غالب اقشار جامعه به اعتصاب روی آوردند و نظامیان زمینه کودتا را فراهم کردند. با همه این اوصاف، دولت از ابزار لازم برای حل اختلاف‌ها و کشمکش‌های میان گروه‌های اجتماعی محروم بود، این ناتوانی، دولت را متزلزل و در معرض شکنندگی قرار داد.

۳- عصر پساانقلاب: ناتوانی در حفظ و گسترش هژمونی و نهادسازی

پس از سقوط مبارک، اخوان دارای نفوذ، مشروعیت و تشکیلات منسجم مردمی بوده و به‌واسطه داشتن هژمونی در بستر جامعه، اقدام به تشکیل دولت کرد. فرایندی که در آغاز با روحیه اخوان همخوانی نداشت و رهبران آن اعلان کرده بودند که «تمایلی نسبت به قدرت ندارند و تنها خواستار تحقق حقوق دموکراتیک ملت‌اند.» چنانکه اسامه‌العریان از رهبران اخوان (۹ فوریه ۲۰۱۱) مدعی شد: «بر آن نیستیم که در روند گذار سیاسی مصر، نقش مسلط داشته باشیم. در انتخابات ریاست جمهوری که قرار است در سپتامبر برگزار شود، نامزدی معرفی نخواهیم کرد.» این موضع‌گیری‌ها با عملکرد دولت مرسی به‌طور چشمگیری تفاوت داشت. چنانکه در گام نخست نویسندگان قانون اساسی نتوانستند «موازنه مطلوب» میان اسلام‌گرایی و سکولاریسم را رعایت کنند چرا که حضور اکثریت اخوانی‌ها در مجلس تدوین قانون اساسی موجب شد سکولارها، قانون اساسی مصوب این مجلس را قانون اساسی اخوانی بنامند و آن را بیانگر نظریه دولت اسلامی در اندیشه سیاسی اخوان بدانند (اصلانی و مرندي، ۱۳۹۳: ۱۳۱).

در ادامه مرسی رویه انحصارگرایی را تشدید و فقط از گروه اخوان در مناصب مهم سیاسی استفاده کرد. مثلاً هفده استنادار را عزل و اعضای وابسته به اخوان را به جای آنان منصوب نمود. این اقدام موجب بروز موجی از اعتراضات مردمی در این استان‌ها علیه دولت و درگیری‌های خیابانی میان هواداران و مخالفان محمد مرسی شد که در نتیجه آن، شماری از شهروندان مصری کشته و زخمی شدند. گروه‌های مخالف مرسی نیز در واکنش به این امر، کمپین تمبر را به‌وجود آوردند و به جمع‌آوری امضاء ضد مرسی پرداختند تا مشروعیت مرسی را زیر سؤال ببرند؛ «معترضان در میدان

التحریر اعتقاد داشتند که مرسی به آن‌ها دروغ گفته تا بیشتر در قدرت بماند. مخالفان می‌گفتند که انتخابات را تحریم می‌کنند مگر اینکه رئیس‌جمهور، روند انتقال را مورد بازبینی قرار دهد» (Economist, 2013)؛ بر این اساس مرسی نه تنها راه ایجاد نهادهای جدید را بر خود بست، راهی که می‌توانست به کسب و تقویت هژمونی منجر شود بلکه برخلاف شعار اخوان‌المسلمین که بر سازگاری اسلام و دموکراسی استوار بود با مخالفان از زاویه خشونت درآمد. چنانکه شاخه شبه نظامیان آن، تجمع کنندگان در مقابل کاخ ریاست جمهوری را مورد حمله قرار داده و به استودیو و شبکه تلویزیونی منتقد دولت، حمله کرده بودند (گراوند، ۱۳۹۵: ۱۴۲). این‌گونه اقدامات موجب شد مخالفان از اصطلاحاتی نظیر «دیکتاتوری حزبی» یا «فرعون مصر» یا «مرسی، مبارکی دیگر» استفاده کنند و به افکار عمومی بقبولانند که مرسی رئیس‌جمهور مردم مصر نیست، بلکه رئیس‌جمهوری است که در خدمت اخوان‌المسلمین و سران آن است (روستایی، ۱۳۹۷: ۱۰۴). پس از آنکه نظامیان و پلیس در سینای شمالی، مورد حمله قرار گرفتند، مرسی قدرت خود را به ارتش نشان داد و تلاش کرد رقبای سیاسی خود را از میدان به در کند. در ۱۲ آگوست، طی حکمی، ژنرال محمدحسین طنطاوی، وزیر دفاع و همین‌طور، سامی هنان، رئیس ستاد کل ارتش را زودتر از موعد مقرر بازنشسته کرد. بعلاوه در راستای افزایش قدرت خود، با حربه قانون، اختیارات خود را افزایش داد؛ چنانکه در قانون اساسی جدید برای رئیس‌جمهور، اختیاراتی ویژه در نظر گرفته شد به ویژه اینکه رئیس‌جمهور از تعقیب قضایی معاف شد و بیانیه شش ماده‌ای قانون اساسی را مطرح کرد که بر طبق آن رئیس‌جمهور تا تشکیل پارلمان، قدرت مطلق می‌یافت. در همین راستا، قضات را تهدید و تعداد آن‌ها را کم کرد تا در مجموع قدرت آن‌ها کاسته شود (سمیعی و دهقان، ۱۳۹۳: ۷۴).

بعلاوه مرسی مانند مبارک در مقابل رسانه‌های مخالف داخلی، از حربه برچسب‌زنی و اتهام‌زدان، توقیف روزنامه یا رسانه استفاده کرد. با ابزار قانون، قانون «توهین به رئیس‌جمهور» را تصویب کرد تا مخالفان خود را به زندان افکند. شبکه العربیه به اطلاعات حقوق بشر گزارش داد که دولت مرسی با اتهام توهین به رئیس‌جمهور در دویست روز اول ریاست‌جمهوری خود، چهار برابر بیشتر از حکومت سی‌ساله حسنی مبارک، افراد را زندانی کرده است (Noseley, 2013: 17). برای نمونه یکی از شیوه‌های برچسب‌زنی استفاده ابزاری از دین بود: بدین‌سان که در مراسمی که مرسی در مسجد در صف اول نشسته بود، امام جماعت در حال سخنرانی بود و گفت: هر کس رئیس‌جمهور را مورد انتقاد قرار دهد از کفاری که به پیامبر در مکه حمله کردند، بدتر است. سپس میکروفن را به مرسی داد

تا برای مؤمنان سخنرانی کند، اما هیچ‌گاه چنین فرصتی را نیافت. صدها تن که حالا به جلو فشار می‌آوردند، شعار مرگ بر مرسی و مرگ به اخوان‌المسلمین سر دادند و در شعارهای خود بیان می‌داشتند که دیگر استبداد بس است. اینان مقایسه مرسی با پیامبر را تحمل نکردند و مرسی در محاصره محافظان خود مجبور به ترک مسجد شد (مرادپور و نائیج، ۱۳۹۷، ۱۴۲). این رویه، یعنی قدسیت بخشیدن به مرسی و تشبیه ناصواب وی به پیامبر (ص) امکان گفتگو و تعامل دموکراتیک در جامعه مصر را مسدود کرد تا فضای تمامیت‌خواهی باز شود، نیروهای سیاسی رنجیده خاطر شوند و به گروه‌های مخالف و اپوزیسیون بدل شوند.

بنابراین اخوان در شرایط حساسی مانند منازعه قدرت میان نیروهای سیاسی، ارتش متنفذ و مستقل، تعیین چندجانبه تاریخی جامعه به قدرت دست یافته بود. شرایط سخت و پیچیده‌ای که مرسی نمی‌توانست میان ایجاد شرایط اقتصادی مناسب و مطالبات انقلابیون هماهنگی ایجاد کند و رضایت اقتصادی جامعه را کسب کند، از سوی دیگر به جای درک سوژه‌های انقلابی و اتخاذ رویکردی دموکراتیک، مشی اقتدارگرایی را پیشه کرد. این امر امکان داشتن هژمونی بر جامعه متکثر مصر و ایجاد نهادهای جدید مشارکت را مسدود نمود تا راه سرنگونی دولت هموار شود. چرا که به باور هانتینگتون در انقلاب کامل، مرحله دومی نیز وجود دارد که همان آفرینش و نهادسازی سازمان سیاسی نوین است، معیار موفقیت یک انقلاب، اقتدار و استواری نهادهای است که خود انقلاب پدیدشان می‌آورد (هانتینگتون، ۱۳۷۰، ۳۸۸). واقعیتی که مرسی نیز به واسطه مخدوش شدن حداقلی از مشروعیت خود در جامعه مصر امکان ایجاد نهادهای جدید انقلابی را از دست داد تا نهادی قوی، مستقل و اقتدارگرا به تدریج برای فرماندهی امور مشروعیت پیدا کند.

۴- تداوم دولت نظامیان در چارچوب نهادگرایی و کسب هژمونی

در اینکه چگونه نظامیان توانستند به قدرت برسند و در قدرت بمانند؟ نمی‌توان تنها به ضعف‌های دولت اخوان پرداخت، بلکه باید به نقش ارتش به مثابه یک «نهاد» توجه کرد. تحولات تاریخی مصر مبین است که ارتش در همه حوادث سیاسی کشور از جمله انقلاب مردم مصر در سال ۲۰۱۱، موضع تعیین‌کننده داشته است، چنانکه در «بیانیه روز برکناری مرسی»، دخالت خود را در چارچوب «بی-طرفی» تفسیر کرد و عملکرد خود را «مسئولیت تاریخی و میهن‌پرستانه» می‌دانست. در ادامه، عمل ارتش «با توکل به خدا، در راه مصر و مردمش علیه هرگونه تروریسم و افراط‌گری و حماقت»

(علیشاهی دیگران، ۱۳۹۹) بازنمایی شده است. بدین معنی که ارتش نهادی امنیتی، ملی و مستقل است که همیشه در کنار مردم بوده و با جریان افراط‌گرا می‌جنگد.

اما برخی باور دارند که ارتش یک بازیگر بی‌طرف نبود بلکه «ارتش پس از تعلل فراوان و سرکوب محدود، کوشید خود را بی‌طرف نشان داده و سرنوشتش را از دولت مبارک جدا کند و در نقش کاتالیزور برای گذار دموکراتیک ظاهر شد» (پورحسن، ۱۳۹۵: ۶۲). این رویه در دوره مرسی نیز تکرار شد، چنانکه وقتی نیروهای سیاسی در منازعه قدرت خود مستأصل شده و از دخالت ارتش استقبال کرده بودند ارتش نیز وارد صحنه شد و «در غیاب نهادهای با تجربه دموکراتیک، تنها نهادی بود که پس از سقوط مبارک، ظرفیت‌های لازم برای گذار به دولت جدید را دارا بود. بدین صورت، ارتش در دوره گذار طرح دوستی با همه نیروهای انقلابی را ریخت و کماکان منافع گسترده سیاسی و اقتصادی خود را تحت عنوان ناجی ملت و حامی ملت برای خود نگه داشت» (پورحسن، ۱۳۹۵: ۶۳). به نحوی که در فرایند انقلاب ۲۰۱۱ و بعد از آن، منازعه قدرت را به نفع خود هدایت می‌کرد. در منازعه میان اسلام‌گراها و سکولارها تلاش می‌کرد که کار به خیابان کشیده شود و حتی به مخالفان دولت اعلام می‌کرد «اگر رهبران گروه مخالف بتوانند به اندازه کافی تظاهرکننده وارد خیابان‌ها کنند، نظامیان دخالت کرده، با نیروی قهریه، رئیس‌جمهور را برکنار می‌کنند» (پورحسن، ۱۳۹۵: ۶۷). موضوعی که به حقیقت پیوست و بعد از تجمع بالغ بر ۲۸ میلیون نفر در ۹ تیرماه در میدان‌التحریر در مخالفت با مرسی، در برنامه‌ای از پیش طراحی شده، با اعلام یک ضرب‌الاجل ۴۸ ساعته به مخالفان و موافقان مرسی، اقدام به تعیین دولت موقت کرد و مرسی را از قدرت برکنار و به نقطه نامعلومی انتقال داد (گراوند، ۱۳۹۵: ۲۹). نیت قدرت‌گرایانه ارتش هنگامی محقق شد که «غالب جریان‌های سیاسی در مصر، به شدت به ارتش و کاندیدای آن متمایل شدند: شیخ‌الازهر، محمد البرادعی، سلفی‌های مصر، ارتش مصر، احمد شفیق و حسنی مبارک از اقدام‌السیسی برای برگزاری انتخابات و نامزدی او حمایت کردند» (علیشاهی و دیگران، ۱۳۹۹: ۸۵).

اما چرا دولت نظامیان تداوم پیدا کرد؟ در چارچوب نظری پژوهش می‌توان گفت که از گذشته‌های دور، گرایش به ارتش در سنت عربی ریشه داشته است. به اعتقاد شاکرالنابلسی، بخش زیادی از سنت عربی دربرگیرنده سنت نظامی عربی است که روح فردگرایی و اطاعت از رهبر و تبعیت از دیکتاتور را نهادینه می‌کند و جامعه عربی میل به پدیده‌ها و نهادهای نظامی بیشتر از نهادهای مدنی دارد (مرادپور و نائیج ۱۳۹۷: ۱۳۱). دوم اینکه ارتش توانست به عنوان یک نهاد ملی و ظاهراً بی‌طرف

به کنشگری مناسب پردازد و مانند ستون فقرات جریان ملی از زمان پادشاهی تا امروز نقش خود را ایفاء کند. به روایتی این «ارتش است که تصمیم می‌گیرد جمال عبدالناصر بیاید، تصمیم می‌گیرد سادات بیاید، ارتش تصمیم می‌گیرد مبارک بیاید بعد با فشار مردم ارتش تسلیم می‌شود و اجازه می‌دهد مبارک برود چند ماهی فضا را باز می‌کند و در نهایت، تصمیم می‌گیرد گزینه انتخابی مردم را حذف کند و مرسی از صحنه خارج می‌شود؛ بنابراین، آنچه محور جریان ملی را تشکیل می‌دهد، ارتش است» (مرادپور و نائیج ۱۳۹۷: ۱۳۴). سوم اینکه برخلاف اسلام‌گراها این ارتش بود که علاوه بر اینکه بر پیچیدگی امر سیاسی آگاهی داشت، از نفوذ اقتصادی برخوردار بود. یکی از ابعاد مهم نقش‌آفرینی ارتش در بحران مصر به تلاش ارتش برای حفظ منافع سیاسی و اقتصادی و همچنین جایگاه خاص و مستقل آن در تحولات این کشور مربوط بوده است (مرادپور و نائیج ۱۳۹۷: ۱۳۳). بدین معنی ژنرال‌های مصری در بسیاری از فعالیت‌های پرسود تجاری، از ایجاد شرکت‌ها و مؤسسات اقتصادی گرفته تا هتلداری و ایجاد آژانس‌های توریستی فعال بودند. لذا نهاد نظامی مصر، تقریباً کلیه حوزه‌های اقتصادی، تولید و صنعت این کشور را در دست گرفت. این وضعیت ناظر به یکی از ارکان مهم هژمونی است، هر وقت این وجه از قدرت ارتش تهدید می‌شد زمینه دخالت ارتش در عرصه سیاست فراهم می‌شد. گفته می‌شود «تا زمانی که نظامیان مصری بتوانند از لحاظ اقتصادی مستقل بمانند، نقش سیاسی فرمان‌برداری از غیرنظامیان را پذیرفته و از صحنه سیاسی کناره‌گیری می‌کنند» (گراوند، ۱۳۹۵: ۱۴۰).

البته سطح نفوذ ارتش محدود به اقتصاد نبوده بلکه در دیگر نهادهای دولت ارتش نفوذ عمیقی داشت. در این باره، عصام عبدالشافی معتقد است: «هیچ امکان تحول دموکراتیکی در مصر وجود ندارد، یک تعارض و تضاد کامل بین دموکراسی و نهاد نظامی در مصر وجود دارد». بعد از کودتای سوم ژوئیه تعامل ارتش مصر با همه نهادهای دولتی بر این اساس بود که آن‌ها بازوان ارتش هستند. نهاد قضایی وابسته به ارتش، صداوسیما و نهادهای رسانه‌ای همه وابسته به ارتش هستند. دستگاه امنیتی کاملاً وابسته به ارتش هستند. ارتش مصر بر همه بخش‌های اقتصادی و کار و همه بخش‌های کشور تسلط دارد. حتی ارتش بر نهادهای دینی: الازهر و کلیسای مصر تسلط دارد و آن‌ها را کنترل می‌کند، حتی دستگاه اداری کشور را نظامی کرده‌اند و در رأس همه دستگاه‌های اداری مصر تعدادی از سرلشکرها و مقامات نظامی را منصوب کردند و ۷۰٪ از استانداران مصر سرلشکرها هستند» (مرادپور و نائیج، ۱۳۹۷: ۱۳۴). این نفوذ گسترده در میان نهادهای سیاسی و اجتماعی چه به لحاظ اقتصادی و

چه فرهنگی از ریشه‌های بنیادی جایگاه هژمونیک ارتش در این کشور است. این گونه است که ارتش از موضعی بی‌طرفانه در ظاهر به صحنه سیاست ورود و به نفع مردم موضع می‌گیرد تا با نفوذ فرهنگی، اقتصادی، امنیتی که طی یک دوره تاریخی کسب کرده بتواند به راحتی در سایه اشتباهات بزرگ مرسی نهادهای بالاسری قدرت را تسخیر و به کنترل امور بپردازد. تسخیری که در سایه داشتن قدرت هژمونیک در قالب جایگاه نهادی تاریخی سبب شد و به این زودی و آسانی قابل رقابت نیست.

اما در تثبیت قدرت نظامیان یک عامل خارجی نیز تأثیرگذار بود. پس از روی کار آمدن دولت‌های برخاسته از دموکراسی به تدریج یک آهنگ دیگری از امر سیاسی به جریان افتاد. جمال فاش‌قچی در سال ۲۰۱۸ این تغییر را پیش‌بینی کرده بوده که «عقیده به خودکامه‌ای نیک‌خواه دیکتاتوری عادل، دوباره در جهان عرب قوت گرفته است.» در تحلیل این گفتار، طارق مسعود مدعی است که این عقیده چیزی بیش از آن توجیه قدیمی است که می‌گوید سکان کشور باید به دستانی قدرتمند سپرده شود. در سال‌های پس از بهار عربی، خودکامگان منطقه از مدافعان خلل‌ناپذیر وضعیت ناگوار موجود به کارگزاران تغییرات ضروری پوست انداخته‌اند. اگر دیکتاتورهای قدیمی به عرضه نان یارانه‌ای، منت نهادن به خاطر ثبات و ترساندن مردم از توطئه‌های خارجی اکتفا می‌کردند جانشینان امروزی‌شان وعده اقتصادی پویا، بوروکراسی کارآمد و جوامعی مدرن را می‌دهند. آن‌ها میلیون‌ها دلار برای استخدام مشاوران غربی و برگزاری گردهمایی‌های پر زرق و برق خرج می‌کنند تا برنامه‌هایی برای ساختن شهرهای جدید خیره‌کننده، نظام‌های آموزشی جدید، پروژه‌های زیرساختی جدید و درکی جدید از اسلام را به نمایش بگذارند. آنان وعده می‌دهند که در سیارات دیگر کاوش می‌کنند، زنان را به آزادی می‌رسانند، آخرین فناوری‌ها را به خدمت می‌گیرند و بیابان را آباد می‌کنند» و مبلغان اصلی این تصور جدید از پیشرفت جوامع عرب کسانی مثل رئیس‌جمهور مصر عبدالفتاح السیسی، محمد بن سلمان شاهزاده عربستان سعودی و شیخ محمد بن زیاد امیر ابوظبی و جانشین فرمانده ارشد نیروهای نظامی امارات هستند (مسعود، ۱۴۰۰: ۵۲).

در اینکه چه عواملی سبب شکل‌گیری چنین ذهنیتی شد؟ بدون تردید بخشی از جواب را باید در تراژدی‌هایی جست که در یمن، سوریه و لیبی در جریان است، درسی که بسیاری از شهروندان عرب از آن‌ها گرفتند، این بود که برهم زدن وضعیت موجود تنها آشوب و خطر را به همراه دارد. این تغییر روند از سوی دیگر به ناکارآمد بودن رژیم‌های جدید و شیوع پدیده فساد برمی‌گردد. یکی از

آشکارترین شیوه‌هایی که خودکامگان منطقه در آن خود را لایق نشان داده‌اند مستحکم کردن دولت-های ضعیف‌شان و مبارزه با فساد بوده که مدت‌هاست جان مردم را به لب رسانده است. با نگاهی به رده‌بندی کشورهای عرب بر اساس شاخص «کارآمدی حکومت» بانک جهانی، می‌بینیم که از ۲۰۱۱ به این سو اکثر کشورهای عرب افت کرده‌اند و سه کشور تونس، عراق و لبنان همگی امروز دولت-هایی ضعیف‌تر از یک دهه پیش دارند. فقط چند دولت عربی هستند که دولت‌هایشان در ۲۰۱۹ قوی‌تر از زمانی‌اند که بهار عربی آغاز شد، از جمله عربستان سعودی (از صدک ۴۶ به ۶۵)، مصر (از صدک ۳۵ به ۳۷) و امارت متحده عربی (از ۸۲ به ۸۹). این وضعیت الگوی دولت کارآمد در امارات متحده را با خودکامگی پیوند داد و الگوی دموکراتیک تونس را که از ۲۰۱۱ به این سو هشت نخست‌وزیر داشته که سه نفر آن‌ها فقط در ۲۰۲۰ بوده است به قول توماس کاروترز به «تکثرگرایی بی‌خاصیت» سوق داد (مسعود، ۱۴۰۰، ۵۳). این امر در افول اشتیاق به دموکراسی در منطقه خاورمیانه نقش داشته است. البته کارنامه اخیر دموکراسی در سراسر جهان ضعیف بوده است. کمتر چیزی مثل تفرقه و پوپولیسمی که دامن‌گیر دموکراسی‌های با سابقه جهان از برازیلیا تا بوداپست شد می‌توانست یک تبلیغ منفی برای حکومت انتخابی باشد. این واقعیت به قول روبرتو استفان فوا «با ضعف عملکرد اقتصادی دموکراسی‌های جاافتاده و در حال گذار، اثبات مزایای عملی لیبرالیسم و در نتیجه ایجاد ائتلافی گسترده برای اصلاحات دموکراتیک بسیار دشوارتر شده است» (مسعود، ۱۴۰۰، ۵۳، هاتلی، ۱۴۰۰: ۵۴). این تغییر روند تحولات منطقه از «دموکراسی‌خواهی» به «دولت کارآمد» به ثبات و پایداری دولت در مصر کمک کرد؛ اما در این میان باید منتظر ماند و دید که آیا این تغییر روند یا فعل و انفعالات غیرخطی را باید به صورت مسیرهایی جایگزین در نظر آوریم؟ بدین معنی بپذیریم که خاورمیانه به واسطه تاریخ و شرایط نهادی خاص خود یک «منطقه استثنایی» است یا این تغییر فرایند، ایستگاه‌هایی «بین راهی» برای دموکراسی است؟ پرسشی که پاسخ بدان نیازمند «گذر زمان» است.

نتیجه‌گیری

رابطه دولت و جامعه به واسطه گفتمان پدرسالاری دارای ثبات بوده است، اما این گفتمان از طریق تجربه نوسازی و سیاست افتتاح اقتصادی تضعیف شد. در اثر این فرایندها، تغییرات اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی گسترده‌ای شکل گرفت، به تبع این تغییرات، افکار، انتظارات و طبقات جامعه تغییر

کرد. در این امر سیاست انفتاح نقش مؤثری داشت که بدون توجه به توسعه سیاسی (نهادسازی) انجام گرفت و به فساد، فقر، شکاف طبقاتی و ازهم گسیختگی جامعه منجر شد. وضعیتی که هژمونی سنتی دولت را کاهش داد و در بستر چنین وضعی، جرئت نهادسازی سیاسی را از بین برد. در این گفتمان جدید، رشد طبقه متوسط به معنای رشد مطالبات و الگوهای اخلاقی و رفتاری اعتراضی و انقلابی بود تغییر بزرگی که دولت برای کنترل آن نه تنها از طریق جامعه مدنی و سازوکار ایدئولوژیک استفاده نکرد بلکه از یک سو، سیاست‌های تعدیل اقتصادی را در پیش گرفت و از سوی دیگر به سیاق قبلی خود یعنی سرکوب روی آورد. این امر حداقل کانال‌های مشارکتی جامعه را مسدود کرد و جامعه را در معرض یک وضعیت پراتوری سوق داد. این چنین مبارک شهروندان را از سیاست و مشارکت در امر سیاسی محروم ساخت تا ساختار قدرت سیاسی خود را از ماهیتی اجتماعی خالی کرده و در نتیجه از نفوذ و جایگاه طبقاتی قدرت اجتماعی محروم سازد. توجه به قدرت هنجاری و نهادی می‌توانست در روز بحران و خنثی‌سازی شورش و جنبش‌های اجتماعی مثمر ثمر افتد، ساختار سیاسی را استحکام بخشد و مستحضر به هژمونی در بستر جامعه کند.

پس از انقلاب نیز که پتانسیل بالایی برای هرج و مرج وجود داشت دولت اخوان‌المسلمین روش دولت‌های قبل را تکرار کرد، نه تنها در اندیشه حفظ هژمونی خود در بستر جامعه مدنی بود اتفاقی که می‌توانست امکان شکل‌گیری نهادهای جدید را ممکن سازد بلکه با اعمال سیاست‌های غلط، امکان کودتا را فراهم ساخت. لذا فروپاشی آسان دولت مبارک سبب نشد که حاکمان راز و رمز نهادگرایی یا بازتولید فرهنگی قدرت را جدی بگیرند. راز و رمزی که سیاست را حاصل منازعه در بستر جامعه - مدنی می‌داند. این منازعه بی‌حاصل سیاسی، میدان را برای ارتش به مثابه یک نهاد تاریخی فراهم کرد تا بتواند از جایگاه مبتنی بر مشروعیت خود از اختلاف‌ها استفاده کند و دولت تشکیل دهد. در این میان، نتایج انقلاب‌های ۲۰۱۰ و فرایند دموکراسی خواهی منطقه‌ای و جهانی به تقویت گفتمان «دولت کارآمد» شد رویه‌ای که نه تنها به تقویت دولت نظامی‌ها در مصر بلکه روند دموکراسی‌خواهی در منطقه را تضعیف کرد.

منابع

الف- منابع فارسی

- احمدیان، حسن (۱۳۹۱)، «گذر مصر از رژیم اقتدارگرا؛ عوامل و زمینه‌ها»، فصلنامه روابط خارجی، سال چهارم، شماره ۱، صص ۲۱۸-۱۹۱.
- اسپوزیتو، جان و وال، جان (۱۳۹۰)، جنبش‌های اسلامی معاصر (اسلام و دموکراسی)، ترجمه شجاع احمدوند، تهران: نشر نی.
- اصلانی، فیروز و مرندی، الهه (۱۳۹۳)، «بررسی تحولات اندیشه دولت نزد اخوان المسلمین از آغاز جنبش تا پس از انقلاب ۲۰۱۱ مصر»، فصلنامه نظریه‌های اجتماعی متفکران مسلمان، سال چهارم، شماره یک، صص ۱۳۶-۱۱۳.
- او تاوی، مارینا (۱۳۸۶)، گذار به دموکراسی یا شبه اقتدارگرایی، ترجمه سعید میر ترابی، تهران: قومس.
- آرتز، پائول و دیگران (۱۳۹۳)، از انعطاف پذیری تا شورش: تلاش برای فهم پدیده انقلاب‌های عربی، تهران: انتشارات تیسا.
- بشیریه، حسین (۱۳۷۶)، جامعه‌شناسی تجدد (۱)، نقد و نظر، سال سوم، شماره اول.
- پورحسن، ناصر (۱۳۹۵)، «دولت عمیق» نظامیان و «کودتای جامعه مدنی» در مصر، (با تأکید بر تحولات سال‌های ۲۰۱۱-۲۰۱۵)، مطالعات سیاسی جهان اسلام، شماره ۱۸، صص ۷۴-۵۳.
- تسلیر، مارک (۱۳۸۴)، اسلام و دموکراسی، ترجمه مهدی حجت، فصلنامه علوم سیاسی، دانشگاه باقرالعلوم (ع)، شماره ۲۹.

- تکیه ای، مهدی (۱۳۷۵)، *بیداری اسلامی در تونس*، تهران: انتشارات جمعیت دفاع از ملت فلسطین.
- جعفری ولدانی، اصغر (۱۳۸۸)، *عربستان و رویای تسلط بر یمن، فصلنامه رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی*، شماره ۱۷.
- حاجی ناصری، سعید، اسدی حقیقی، سید ابراهیم (۱۳۹۱)، «واکاوی نقش طبقه متوسط جدید در جنبش اجتماعی مصر»، *فصلنامه روابط خارجی*، سال چهارم، صص ۱۹۷-۲۳۴.
- حاجی یوسفی، امیرمحمد- شهریار فاطمه (۱۳۹۱)، *شناخت حوادث ۲۰۱۱ خاورمیانه در قالب مبانی مفهومی- نظری، فصلنامه مطالعات راهبردی*، شماره ۵۵، بهار، صص ۷-۳۶.
- دهشیار، حسین (۱۳۹۱)، *میشاق اقتدارگرایی در جهان عرب، اطلاعات سیاسی-اقتصادی، زمستان ۱۳۹۱*، شماره ۲۹۰.
- دین پرستی صالح، فائز و رضانی، زهرا (۱۳۹۷)، «بررسی بی‌ثباتی سیاسی و ائتلاف‌های دولت سوز در مصر پس‌انقلابی بر مبنای نظریه بازی‌ها»، *فصلنامه دولت پژوهی*، سال چهارم، شماره پانزده، صص ۱۶۳-۲۰۵.
- روستایی، محمدتقی (۱۳۹۷)، «جنبش اخوان المسلمین مصر؛ از قدرت‌یابی تا زوال سیاسی»، *فصلنامه جریان شناسی دینی معرفتی*، شماره بیست و یک، صص ۸۹-۱۱۲.
- زکریا، فرید (۱۳۸۹)، «ریشه‌های انقلاب مصر»، *ماهنامه مهرنامه*، سال اول، شماره نهم.
- سردارنیا، خلیل (۱۳۹۰)، *تحلیل ساختاری و کنش‌گرا بر چرایی تثبیت حکومت اقتدارگرا در مصر (از دهه ۱۹۸۰ تا ژانویه ۲۰۱۱)*، *فصلنامه روابط خارجی*، سال سوم، شماره دوم، صص ۱۰۵-۱۳۱.

- سمیعی، علیرضا و دهقان، حوریه (۱۳۹۳)، «ناکامی دولت اخوان المسلمین پس از انقلاب ۲۰۱۱ مصر»، فصلنامه جامعه‌شناسی سیاسی جهان اسلام، سال دوم، شماره دوم، صص ۸۲-۵۳.
- طارق، مسعود (۱۴۰۰)، پایان پارادایم عقبگرد، عقبگرد دموکراسی یا استبداد خزننده، ماهنامه اندیشه پویا، سال نهم، شماره ۷۲.
- عالیشاهی، عبدالرضا و دیگران (۱۳۹۹)، گذار به موج دوم انقلاب: تجزیه و تحلیلی بر عملکرد دولت اقتدارگرای عبدالفتاح السیسی در مصر پسامرسی، فصلنامه مطالعات سیاسی جهان اسلام، پاییز شماره ۳۵، صص ۹۶-۷۳.
- عباسی، ابراهیم، شکری، محسن (۱۳۹۶)، اقتصاد سیاسی انقلاب مصر، فصلنامه روابط خارجی، شماره ۳۴، صص ۱۰۲-۶۹.
- فاضلی، رسول (۱۳۷۹)، چشم‌انداز جامعه‌مدنی در خاورمیانه، تهران: موسسه فرهنگی، هنری بشیر علم و ادب.
- امپانا، ژوئل (۱۳۷۷)، دولت، جامعه مدنی و اسلام‌گرایی در خاورمیانه، ترجمه حمید احمدی.
- کامروا، مهران (۱۳۹۱). تحلیلی ساختاری از دولت‌های غیردموکراتیک و آزادسازی سیاسی در خاورمیانه، در کتاب جامعه مدنی و دموکراسی در خاورمیانه، ترجمه محمدتقی دلفروز. تهران: انتشارات فرهنگ جاوید، چاپ اول.
- گرامشی، آنتونیو (۱۳۸۳)، دولت و جامعه‌مدنی، ترجمه عباس میلانی، چاپ دوم، تهران: اختران.

- گراوند، مجتبی و دیگران (۱۳۹۵)، مطالعه تطبیقی عوامل کامیابی اسلام گرایان ایران و مصر و ناکامی همتایان مصری در حفظ قدرت سیاسی پس از انقلاب، *نامه انقلاب*، شماره ده.
- گلدستون، جک (۱۳۹۰)، فهم انقلاب ۲۰۱۱، شکنندگی و بهبود پذیری دیکتاتورهای خاورمیانه، ترجمه خرم بقایی، *فصلنامه مطالعات خاورمیانه*، سال هجدهم، شماره ۱، صص ۶۶-۳۸.
- مرادپور، امیر حسین، نایج، علی رضا (۱۳۹۷)، تحلیلی بر زمینه های سیاسی- اجتماعی ناکامی دولت محمد مرسی و موفقیت کودتای سیسی در مصر، *فصلنامه سپهر سیاست*، شماره ۱۸، صص ۱۴۶-۱۲۵.
- مسعودنیا، حسین و سعیدی حیزانی، ندا (۱۳۹۱)، «بررسی عوامل سقوط حسنی مبارک و چشم انداز تحولات کشور مصر»، *فصلنامه دانش سیاسی*، سال هشتم، شماره اول، صص ۱۹۴-۱۶۳.
- مشاور، زیبا (۱۳۸۳)، جهانی شدن، وابستگی متقابل و استقلال دولت: یک ارزیابی از منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا، تهران: طلوع.
- مقصودی، مجتبی و حیدری، شقایق (۱۳۹۰). «بررسی وجوه تشابه و تفاوت جنبش های عربی در کشورهای خاورمیانه»، *فصلنامه ره نامه سیاستگذاری*، سال دوم، شماره دوم، صص: ۴۱-۷۳.
- نبوی، سیدالامیر (۱۳۸۹)، «نقش جوانان در خیزش نوین مردم مصر»، *فصلنامه مطالعات راهبردی جهان اسلام*، شماره ۴۴، صص ۲۵۰-۲۴۳.
- واترپوری، جان (۱۳۹۱). *دموکراسی بدون دموکرات ها*، در کتاب *جامعه مدنی و دموکراسی در خاورمیانه*، ترجمه محمدتقی دلفروز. تهران: انتشارات فرهنگ جاوید، چاپ اول.

- واعظی، محمود (۱۳۹۲)، بحران‌های سیاسی و جنبش‌های اجتماعی در خاورمیانه: نظریه‌ها و روندها، تهران: انتشارات وزارت امور خارجه.
- هاتلی، شان (۱۴۰۰)، پایان پارادایم عقبگرد، عقبگرد دموکراسی یا استبداد خزنده، ماهنامه اندیشه پویا، سال نهم، شماره ۷۲.
- هالوب، رناته (۱۳۷۴)، آنتونیو گرامشی، فراسوی مارکسیم و پسا مدرنیسم، ترجمه محسن حکیمی، تهران: نشر چشمه.
- هاتینگتون، ساموئل (۱۳۷۰)، سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: نشر علم.

ب- منابع انگلیسی

- Anouar, Abdolmaleki (1968), *Egypt: Military Society, the Army Regime, the left and Social Chang-Under Naser*, USA: Random House.
- Beissinger, Mark, Henry W., Amaney, Jamal, and Mazur, Kevin (2013), *Who Participated in the Arab Spring? A Comparison of Egyptian and Tunisian Revolutions*, Accessed in: www.princeton.edu/~mbeissin/beissinger.tunisiaegyptcoalitions.pdf
- Carothers, Thomas (2002), "The End of the Transition Paradigm", *Journal of Democracy*, vol. 13, no. 1.
- Ehteshami, Anoushirvan and Murphy, Emma (1996), Transformation of the Corporatist State in the Middle East, *Third World Quarterly*, vol. 17.
- El fegiery, Moataz. (2013), "the new liberal's: can Egypt's civil opposition save the revolution?", FRIDE.

- Etling, Bruce (2009), *Mapping the Arabic Blogosphere: Politics, Culture and Dissent*, Harvard University. Berkman Center Research Publication. No. 2006-2009.
- Joya, Angela (2011), the Egyptian Revolution: Crisis of Neoliberalism and the Potential for Democratic politics, *Review of African Political Economy*, No:129, Vol:38, pp: 367-386.
- Korotayev, Andrey & Zinkina, Julia (2011), Egyptian Revolution: A Demographic Structural Analysis, *Middle East Studies Online Journal*, N:5, V:2. pp: 139-169.
- Lust, Ellen and Soltan, Gamal. 2012. "After the Arab Spring: Islamism, Secularism, and Democracy", *Current History*, Vol. 111.
- Maher, Stephen (2012), *The Political Economy of the Egyptian Uprising*, *Monthly Review*, <https://monthlyreview.org/2011/11/01/the-political-economy-of-the-egyptian-uprising>.
- Malik, Adeel and Awadalla, Bassem, (2013), The Economics of the Arab Spring, *World Development*, Volume 45, May 2013, Pages 296–313. Accessed in: <http://www.sciencedirect.com/science/article/pii/S0305750X1300003X>
- Noseley, Moya (2013), The Decline of Morsel, *Political Review*, Agust.
- Westoby, Adam (1989), *The Evolution of Communism*, New York: The Free Press.
- www.economist.com.H(2013), Egypt's Revolution, Dark Day's.
- Younis, Mohamed, "Egyptians' Views of Government Crashed before Overthrow, Gallup", 2013, retrieved in October 2016: http://www.gallup.com/poll/163796/egyptian-views-governmentcrashed-overthrow.aspx?g_source=COUNTRY_EGY&g_medium=topic&g_campaign=tiles.

پ- منابع عربی

- توفیق ابراهیم، حسنین (۱۹۹۹). *الاقتصاد السياسی الاصلاح الاقتصادی*، القاهره: مرکز الدراسات السياسیه و الاستراتيجیه
- السيد النجار، احمد. (۲۰۱۱). *الاقتصاد المصری و معضله الفقر و التهميش*، برگرفته از پایگاه: www.aljazeera.net
- ماضی، عبدالفتاح (۲۰۰۸). انتخابات ۲۰۰۵ الرئاسیه فی مصر انتخابات بلادیمقراطیه و بلادیمقراطیون، العربیه للعلوم السياسیه، العدد ۱۸.